



سه‌شنبه اول مهر ۱۴۰۴
وطن امروز | شماره ۴۴۱۸

فرهنگ وهنر

به عبارت دیگران

از صبح اولین روز مدرسه عاشقش شدم

تنها یک‌سال توی مدرسه به من خوش گذشت. سال دوم ابتدایی معلمی داشتم به اسم ماری. هیچ‌وقت فراموشش نمی‌کنم.



کردآورنده:تقی دراکام

حالا وقتی به آن روزها فکر می‌کنم، می‌فهمم که ماری به این خاطر معلم دبستان شده بود که بتواند وقتش را با انجام کار مورد علاقه‌اش بگذراند؛ کاری که بیشتر از هر کار دیگری دوست داشت: «ساختن» و «به وجود آوردن». از همان اول عاشقش شدم. از همان صبح اولین روز. لباس‌هایی را که خودش دوخته بود می‌پوشید. پلبورهایی که خودش بافته بود، زیورالائی که کار دست خودش بود...

روزی نبود که با یک کاردرستی به خانه برنگردیم. جوجه‌تیغی خمیری، بطری شیرگرهای، موش کوچولو در پوست درخت گردو، آویزها، نقاشی‌ها، کلاژها و... ماری منتظر روز مادر نمی‌شد تا اجازه دهد کاردرستی بسازیم و دست‌های‌مان را کثیف و گلی کنیم. او می‌گفت: روز موفقیت‌آمیز روزی است که بتوانیم در آن چیزی به وجود آوریم.

آنا گاولدا/ ۳۵ کیلو امیدواری
آتوسا صالحی - نشر آفاق - صفحه ۹

فرانسه و پیشنهاد

بمباران اتمی ایران!

فرستاده حکومت فرانسه در زمان ریاست جمهوری والرئ ژیسکار دپستن به عراق آمد و با وزیر وقت دفاع عدنان خیرالله ملاقات کرد و به او اطلاع داد: «فرانسه به صورت جدی زمینه‌های اطماعی یک بمب اتمی به عراق را بررسی می‌کند. می‌توان برای مجبور کردن ایران به متوقف کردن جنگ این بمب را به هدف مشخصی پرتاب کرد».

وفیق السامرائی

ویرانی سازمان اطلاعات نظامی عراق

عدنان فاروقی - انتشارات مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس - صفحه ۱۵۹

امام خمینی، خال لب و بتکده

فردی چون امام در زمین آن‌گونه زیسته است که قول و فعلش را می‌توان مطلق حق دانست. همان‌سان که درباره معصومان. قولش فراق حق را ناحق است و مفسر قرآن، و فعلش نیز... و چنین کسی چون به شعر پرداز، شعر است که شرف و آبرو می‌یابد.

مرحوم مالمحسن فیض را لعن و تکفیر کردند و صدرالمآلین را زندیق خواندند و ائمه‌الله المشتکی که واعظ شهر با آنکه اهل علم و فضل است در بالای منبر و در محضر علما و فضلاء می‌گفت: «فالای با آنکه حکیم بود، قرآن هم می‌خواند» اما حضرت روح‌الله آن‌گونه زمست که چون به حکمت و فلسفه و عرفان پرداخت، حکمت و فلسفه و عرفان آبرو یافتند و چون بعد از ارتحالش به حظیرالمقدس، آن غزل معروف انتشار یافت که: «من به خال لب‌ت ای دوست گرفتار شدم»، شیطان نتوانست مردمان را به شک اندازد، و گفتند: «پس این خال لب باید استعاره برای معنایی دیگر باشد فراتر از ظاهر لفظ...» و نه حتی در حق آن بیت عجیب که ظاهری بس زندانه و غیر معمول دارد: بگذارید که از بتکده یادی بکنم

من که با دست بت میکده بیدار شدم عجیب! وقتی امام روح‌الله چنین بسرائید بتکده نیز ترک بتکده‌گی می‌کند و میکده تطهیر می‌شود، چرا که نام «خمینی» مطلق حق و طهارت است و جز چند تن زارت‌بستگان شیطان اکبر - از نفت‌فروشان حجاز و دین‌باختگان و وطن‌فروشان مطرود ایرانی - کس جرأت نیافت که ظاهر ابیات را حجت کند.

سیدمرتضی آوینی/ فردای دیگر
نشر واحه - صفحه ۱۴۷

تجربه آقای معلم

۱۰ سال تجربه این حداقل را به من آموخته بود که اگر معلم‌ها در ریح ساعت‌های تفریح نتوانند بخنند؛ سر کلاس بچه‌های مردم را تکت خواهند زد. و اگر خستگی بار علم را به ضرب متلک از تن و مغز یکدیگر بیرون نکنند؛ سر کلاس خواب‌شان خواهد گرفت.

جلال احمد/ مدیر مدرسه
انتشارات امیرکبیر - فصل ۶، صفحه ۳۹

وسوسه...

ماجرای از این قرار بود که ۲ دهقان، که سنی هم از ایشان می‌گذشت و مست هم نبودند، ۲ دوست قدیمی، با هم جای می‌خورده و می‌خواستند بعد به اتاقی که به اشتراک گرفته بودند بروند و بخوابند می‌گفتند یکی از آنها ظرف ۲ روز گذشته پنهانی چشم از ساعت نقره دوستش که ریسمان مهردار زرد رنگی داشته و در گذشته در دست او ندیده بود بر نمی‌داشتند است. این دهقان دزد نبود و حتی می‌شود گفت آدم درستی بود و با همه دهقانی دستش به دهانش می‌رسید اما این ساعت دوستش به قدری نظارش راجلب کرده و چنان وسوسه‌ای در دلش انداخته بود که عاقبت وقتی در اتاق تنها شده بودند تاب نیاورد و جاقویش را برداشته و هنگامی که رفیقش روی به سوی دیگری داشته بود آهسته از پشت به او نزدیک شده و سر به آسمان بلند کرده و خاج کشیده و در دل به درگاه خدا بسختی التماس کرده که «خدایا! به حق روح فرزندت مسیح از تقصیر من بگذر» و نشانه گرفته و با یک ضرب، سر رفیقش را گوش تا گوش، مثل گوسفند بریده و ساعتش را تصاحب کرده است.

فتودور داستایوفسکی/ ایله
سرورش حبیبی
نشر چشمه - صفحات ۳۵۵ و ۳۵۶

حضرت امیرالمومنین(ع):

میاداد دشمنان خدا را دوست بداری یا دوستی خود را برای غیر دوستان خدا خالص گردانی، زیرا هر کسی گروهی را دوست بدارد، با آنان محصور می‌شود.

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی
مدیر عامل: رضا شکیبایی
سردبیر: سید عابدین نورالدینی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۲۷۹۲ | تلفن: ۶۶۴۱۲۷۸۳ | نمابر: ۶۶۴۱۲۱۳۷
پیام‌رسان: @vatanemrooz | پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir
چاپ: موسسه جام‌چم برتر برنا | توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰



بررسی پدیده سرقت ایده‌های داستانی در سینما به بهانه ادعای مطرح شده درباره فیلم «علت مرگ: نامعلوم»

سرقت از خلاقیت

با ایده پردازی نمی‌تواند آمیدی به پول درآوردن و دیده شدن داشته باشد، بسیاری از فیلمسازان، سریال‌سازان و برنامه‌سازان ما را به سمت کپی‌برداری از آثار خارجی سوق داده چون ایده‌پرداز حرفه‌ای که همین کار شغل ثابتش باشد، در ایران چندان یافت نمی‌شود و دلیل اینکه ایده‌پردازی حرفه‌ای در ایران جا نمی‌افتد همین بی‌قدر و قیمت بودن آن و استثمار یا غارت ایده‌پردازان توسط چهره‌های مطرح و صاحب سرمایه است.

ادعای سرقت ایده در میان فیلمسازان ایرانی بارها مطرح شده که در بعضی موارد بدون اینکه سرانجام قضیه مشخص شود، موضوع آن در رسانه‌ها فروکش کرده است. فروکش کردن این صداها می‌تواند به دلیل توافقاتی در پشت پرده باشد و گاهی هم به دلیل جعلی بودن ادعای آن فرد مدعی است. در بعضی موارد هم ممکن است کسانی که به سرقت ایده متهم شده‌اند، با ابزارهای مختلفی مثل نفوذ یا قدرت مانع ادامه مسیر پیکیری‌ها شده باشند. با این‌حال چند مورد جدی را می‌توان سراغ گرفت که چنین ادعایی به انتهای مختلف به اثبات رسیده است. گاهی فرد متهم ادعا را پذیرفته و اعلام کرده قصد جبران دارد، گاهی دادگاه با نهادهای فنی خانه سینما این ادعا را تایید کرده‌اند و گاهی آن ادعا با ادله محکمی بیان شده و فرد مورد اتهام هم پاسخی نداده است که اگر چه اتفاقی را به لحاظ حقوقی ثبت نمی‌کند، نشان می‌دهد که قضیه درست بوده است. موردی مثل کپی ایده فیلم «قهرمان» از مستند یکی از هنرجوهای فرهادی هم نوع خاص و ویژه‌ای در این میان است که فرد سارق ایده، هنگامی که چنین کاری انجام می‌داده، مسیرهای حقوقی برای جلوگیری از پیکیری آن را هم پیش‌بینی کرده که البته این اتفاق نتوانست مانع بدنامی اخلاقی آن فرد شود. در ادامه به ۴ مورد از سرقت‌های ایده در سینمای ایران پرداخته شده که در کنار انبوهی از موارد مشکوک یا مواردی که در هزارتوی اخبار گم شدند، حقانیت فرد صاحب ایده در آنها به اثبات رسید یا لاقل دلیلی بر رد آن پیدا نشد.

است و ۲ نفر به طور جداگانه و در زمان‌های مختلف سراغ اقتباس از یک داستان واقعی رفته‌اند. اینها اما مانع آن نمی‌شوند که مساله جدی و بغرنجی تحت عنوان سرقت ایده از نویسندگان یا فیلمسازان گمنام را مورد جزئی و کم‌اثر یا چیزی که در واقعیت رخ نداده است ببینیم. در کشوری که هر فیلم قبل از رفتن جلوی دوربین باید پروانه ساخت بگیرد و فیلمنامه آن توسط یک شورا خوانده می‌شود، جلوگیری از وقوع چنین مواردی کاملاً امکان‌پذیر به نظر می‌رسد. بانک جامع و پر جزئیاتی طی سال‌های متعددی توسط بعضی پژوهشگران از جمله عباس بهارلو درباره داستان تمام فیلم‌های بلند ایرانی جمع‌آوری شده و به‌علاوه انجمن سینمای جوان، مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی، کانون پرورش، حوزه هنری و چند نهاد دیگر می‌توانند چنین بانکی را ناظر به آثار کوتاه و مستند تولید شده توسط خودشان یا آنها که در جشن‌ها و جشنواره‌های‌شان شرکت کرده‌اند، تهیه کنند. با پیشرفت تکنولوژی و فراگیر شدن ابزار هوش مصنوعی، در صورت وجود چنین بانکی، یکی از مراحل تصویب فیلمنامه در شورای پروانه ساخت، قبل از بررسی محتوای اثر می‌تواند این باشد که آیا این اثر کپی یک کار دیگر یا شبیه به آن هست یا نه. به این ترتیب می‌توان از حقوق اساسی بسیاری از نویسندگان یا فیلمسازان گمنام ایران که ممکن است ایده‌های‌شان توسط افراد صاحب‌نام یا دارای سرمایه تولید، سرقت شود، به این نحو دفاع کرد که اساساً اجازه داده نشود چنین مواردی جلوی دوربین بروند. طبیعتاً وقتی ایده‌ای سرقت شد و جلوی دوربین رفت، خیلی‌ها ممکن است طرف آن چهره شاخص‌تر و شناخته‌شده‌تر را بگیرند تا هم به روابط‌شان صدمه نخورد و هم آبروی سینمای حرفه‌ای حفظ شود. این اما نه‌تنها می‌تواند با عدالت ناسازگار باشد، بلکه مانعی بر سر راه کشف و رشد استعدادهای نو خواهد بود. به‌علاوه چنین وضعیتی قدر و قیمت ایده را پایین می‌آورد؛ آن هم وقتی در حالی حاضر یکی از بزرگ‌ترین مشکلات سینمای ما اساساً همین بی‌قدر و قیمت بودن ایده است. اینکه تقریباً هیچ‌کس

یکی از فیلم‌های اسکاری ایران به کپی‌کاری و سرقت ایده، برای دومین بار است که مطرح می‌شود. بار قبل مساله مربوط بود به فیلم «قهرمان» از اصغر فرهادی که ایده آن به ازاده مسیح‌زاده، هنرجوی کلاس‌های مستندسازی خود فرهادی تعلق داشت. در این مورد بویژه اینکه اصغر فرهادی ایده فیلم قهرمان را از هنرجوی خود برداشته بود، نکته‌ای غیرقابل انکار بود اما اینکه آیا چنین کاری به لحاظ حقوقی ایراد داشت یا نه، بحثی دیگر است.

فرهادی از همه هنرجویان آن دوره خواسته بود ایده‌ای با موضوع کسی که فداکاری می‌کند را به عنوان کار کلاسی بیاورند. بعد آن ایده را که از همه بیشتر پسندیده بود برد و تبدیل به فیلم کرد؛ فیلمی به نام «قهرمان»؛ اما قبل از اینکه فیلم فرهادی ساخته شود، آن هنرجو رفت و مستندی بر اساس آن ساخت که حتی در یک جشنواره استانی هم جایزه گرفت. وقتی قهرمان نمایش داده شد و زمزمه‌های اعتراض درباره این سرقت ایده بالا گرفت، از طرف فرهادی اعلام شد که از این هنرجو امضا گرفته بودند که ایده‌اش متعلق به همین موسسه آموزشی و شخص فرهادی است. گذشته از همه پیچیدگی‌های حقوقی موضوع، افکار عمومی با همین ادعا هم کنار نیامد، چرا که به‌طور منطقی و به لحاظ اخلاقی آنها اساساً حق چنین امضا گرفتنی را نداشتند و به نظر می‌رسید از موقعیت ضعیف و شکننده آن هنرجو در آن مقطع زمانی سوءاستفاده شده است. به هر حال این طبیعی نیست به هنرجویی که پول شرکت در کلاس‌ها را پرداخته، بگوید ایده‌ای که اینجا خودت مطرح کرده‌ای هم برای ما است!

اینجاست که به تفاوت مسائل حقوقی و اخلاقی اشاره می‌شود. ماجرای سرقت ایده از فیلمسازان یا قصه‌نویسان جوان و گمنام، قضیه‌ای قدیمی و پررغمه در سینمای ایران است. چنین ادعایی بارها مطرح شده که در بسیاری از موارد می‌توان به سادگی فهمید یک فرد گمنام یا مهجور می‌خواسته با طرح چنین ادعایی خودش را مطرح کند یا خسارت مالی بگیرد. گاهی هم قضیه یک سوءتفاهم

اخیراً یک فیلمساز کوتاه

به نام سیدمرتضی مرتضایی ادعا کرده است «علت مرگ: نامعلوم»، نخستین اثر علی زرنگار که اخیراً به عنوان نماینده ایران برای ارسال

به مراسم اسکار انتخاب شده، سرقت ایده‌ای بوده که او سال ۱۳۹۵ در فیلم کوتاه «هیچ‌کس غمگین» آن را جلوی دوربین برده بود. در نگاه اول این ایده ساده که مسافران نیمه‌شب یک ون مسافرش، در میان خودشان به فوت یکی از سرنشین‌ها بر بخورند، آنقدر بدیع نیست که حتی یک درصد نتوان احتمال داد به ذهن ۱۴۰۰ فرد مختلف، بی‌اینکه از کار هم خبر داشته باشند برسد؛ اما یکی از چیزهایی که ادعای مرتضایی را تقویت می‌کند وجود شخصیتی در بین مسافران ون است که برای مرخصی از زندان بیرون آمده. فیلم ۱۳ دقیقه‌ای مرتضایی سال ۹۵ ساخته شد و فیلم علی زرنگار در سال ۱۴۰۰ جلوی دوربین رفت. از اکران عمومی «علت مرگ: نامعلوم» هم چند ماه می‌گذرد اما اینکه ادعای آن فیلمساز کوتاه حالا مطرح شده و شنیده می‌شود، احتمالاً به این مربوط است که فیلم علی زرنگار به‌تازگی برای شرکت در مراسم اسکار انتخاب شده است. به عبارتی قرار گرفتن این فیلم در کانون توجهات باعث شده است ادعای آن فیلمساز کوتاه هم بیشتر شنیده شود. به‌علاوه تهیه‌کننده فیلم علی زرنگار مجید برزگر است که بسیاری از فیلمسازان کوتاه را با فیلم‌های جشنواره‌ای وارد سینمای بلند داستانی کرد و همین باعث ایجاد سناریوهایی در ذهن خیلی از شاهدان قضیه شد، چرا که چنین تهیه‌کننده‌ای طبیعتاً با فیلمسازان کوتاه بسیاری ارتباط دارد و به طور کلی زیاد فیلم کوتاه می‌بیند. البته تمام اینها صرفاً در حد حس و گمان است و نه‌تنها هنوز هیچ دادگاهی در این باره رأی صادر نکرده، بلکه جزئیات بیشتری هم از قضیه مشخص نیست تا بتوان آنها را کنار هم چید و به چند نتیجه‌گیری احتمالی رسید. نقداً چنانکه مشخص است متهم شدن



میلاد جلیل‌زاده

سالااد فصل؛ فریدون جیرانی

توافق شد که بخشی از آن را همان موقع در اختیار من گذاشت اما چندین‌ماه پس از آن توافق، فیلمساز از تسویه‌حساب کامل با من طفره رفت و اصلاً حاضر نشد پاسخ تلفن مرا نیز بدهد. او به دادگاه شکایت برد و دادگاه نیز رای به حقانیت او داد و زنوزی توانست مابقی خسارت خود را دریافت کند.



فیلمنامه مرحوم «فریزر زنوزی جلایی»، رمان‌نویس و منتقد ادبیات داستانی بدون اجازه او مورد استفاده قرار گرفت تا خروجی آن فیلم طرحی به‌نام «سالااد فصل» باشد. این نویسنده همان زمان اعلام کرد یک کارگردان سینما به فیلمنامه چاپ‌نشده «زن پاییزی» که در بنیاد سینمایی فارابی به ثبت رسیده است، دسترسی پیدا کرده و ظاهراً قرار بوده پس از مطالعه فیلمنامه، نظارش را اعلام کند. ناگهان مدتی بعد، بدون هماهنگی با مولف فیلمنامه، در اقدامی غیرمنتظره عناصر و پیکره اصلی فیلمنامه را در فیلمی با عنوان «سالااد فصل» به کار می‌گیرد، بدون اینکه در این زمینه توافقی صورت گرفته باشد. زنوزی جلایی گفت پس از کسب اطلاع در زمینه سوءاستفاده انجام‌شده، با عوامل فیلم مذکور تماس گرفتم که بگویم این کار شما غیر اخلاقی است. فیلمساز با هدف جلب رضایت من در آن مقطع زمانی و رفع نگرانی عوامل سازنده فیلم، سریعاً قراردادی با من تنظیم کرد و مبلغی

قصه پریا؛ فریدون جیرانی

فریدون جیرانی فیلمسازی است که کارش

را با فیلمنامه‌نویسی برای دیگران آغاز کرد اما با این وجود تا به حال لاقل ۲ مورد سرقت فیلمنامه دیگران توسط خود او به اثبات رسیده است. موضوع فیلمنامه «قصه پریا» در زمان اکران این فیلم، سروصدای بسیاری به راه انداخت. فیلمنامه این کار سال ۸۴ توسط علی نعیمی از روزنامه‌نگاران کشور در بانک فیلمنامه خانه سینما به ثبت رسید و در سال ۸۵ برای مطالعه در اختیار فریدون جیرانی قرار گرفت.



به گفته نعیمی، جیرانی از این فیلمنامه ذوق‌زده شد و پس از مدتی اعلام کرد نتوانسته برای تولید این کار، تهیه‌کننده پیدا کند. این فیلم در جشنواره بیست‌ونهم روی پرده رفت و نعیمی با تماشای این فیلم، متوجه شباهت بسیار زیاد این فیلم با فیلمنامه خود می‌شود.

با رسانه‌ای شدن موضوع، صاحبان فیلم تلاش

در میانه‌های جشنواره فجر سال ۱۴۰۰ بود که

ملاقات خصوصی؛ ایمان شمس

«محسن جسور»، یکی از اعضای انجمن فیلمنامه‌نویسان، ضمن گفت‌وگوهایی با رسانه‌ها، اعلام کرد ایده اصلی فیلم «ملاقات خصوصی» از آن او است. جسور اعلام کرد این طرح را سال ۱۳۹۰ که خانه سینما تعطیل بود، در معاونت مالکیت حقوق معنوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ثبت کرده و سپس، مدتی روی آن تحقیق و پژوهش انجام داده و با چند جامعه‌شناس و وکیل صحبت کرده تا در اواسط ۱۳۹۷ با توجه به اینکه داستان کار کامل شده بود، برای تهیه‌کنندگی کار، طرح را به دوستان ارائه داده و آنها اصرار داشتند فیلمنامه را به آنها بفروشد که موافق نبوده و در ایام جشنواره متوجه شده طرح اصلی را برداشته، کولاً کرده‌اند، چند قصه فرعی به آن افزوده و با خیال راحت از اینکه وی نمی‌تواند اثبات کند این طرح از آن او است، آن را ساخته‌اند. او می‌گفت مشکل اصلی‌اش این نویسنده اولیه فیلمنامه این فیلم است که از دوستان خودش بوده و یک شکایت قضایی هم تنظیم کرد. او که ظاهراً بو برده



روزگار جوانی؛ اصغر فرهادی

که در خیابان تهران ویلا بود و این خانه یک‌سال در اختیار ما بود. سریال ۶ ماهه تمام شد و ما آن خانه را داشتیم. اصغر فرهادی هم رفت‌وآمد داشت و با یکدیگر فکر کردیم که این خانه را ۶ ماه دیگر هم داریم و چه کار کنیم که استفاده بهینه کنیم؟ فرهادی گفت چنین طرحی دارم و اسم اولیه آن «دانشجویان» بود. به عبارتی توسلی خود را از اطلاع نسبت به سرقتی بودن این ایده میرا می‌کند و مساله را تماماً به اصغر فرهادی مربوط می‌داند.



حمید نعمت‌الله یک‌بار در گفت‌وگو با فریدون جیرانی گفت: «من و هادی مقدم‌دوست طرح سریالی به‌نام روزگار جوانی را برای تلویزیون نوشتیم و تحویل دادیم. بعدها متوجه شدیم که اصغر فرهادی نامی هم در حال نوشتن فیلمنامه این سریال است. دقیقاً از طرح ما برای اجرا استفاده کرده بودند. بسیار ناراحت شدیم، چون طرح برای ما و از خاطرات دانشجویی می‌بود. با مدیران شبکه و او جلسه‌ای گذاشتیم که در نهایت نیز نتوانستیم ثابت کنیم کار برای ما است اما سال‌ها بعد با مدیر شبکه دوست شدیم و از او درباره این کار پرسیدم که موضوع را به تهیه‌کننده کار ارتباط داد و گفت تهیه‌کننده شما ضعیف بود، برای همین ما کار را به یک تهیه‌کننده دیگر سفارش دادیم که از همان طرح برای ساخت سریال استفاده کردند و پولی هم به ما ندادند!» مدتی بعد موضع قوی بودن تهیه‌کننده دوم هم با اظهار نظر خود او مشخص شد. اصغر توسلی، تهیه‌کننده سری اول روزگار جوانی گفت: «برای این سریال خانهای را اجاره کرده بودیم